

(ع ح) مسئله اعتصاب

از مسئله اعتصاب سؤال نمودید . در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شده و میشود و مورث این مشکلات دو چیز است یکی شدت طمع و حرص اصحاب معامل و کارخانه‌ها و دیگری غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله‌ها پس باید چاره هر دو را کرد . اما سبب اصلی این مشکلات قوانین طبیعی مدنیت حاضره است زیرا نتیجه این قوانین این که نفوسی معدود بیش از لزوم ثروت بی پایان یابند و اکثری برهنه و عریان و بی سر و سامان مانند و این مخالف عدالت و مروّت و انصاف و عین اعتساف و مبین رضای حضرت رحمن و این تفاوت مختصّ بنوع بشر است . اما در سائر کائنات یعنی جمیع حیوان تقریباً یک نوع عدالت و مساوات موجود مثلاً در بین گله اغنام و دسته آهو در بیابان مساواتست و همچنین در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان هر نوعی از انواع حیوان تقریباً یک قسم مساواتی حاصل چندان در معیشت تفاوت از یکدیگر ندارند لهذا در نهایت راحتند و بسعادت زندگانی نمایند بخلاف بنی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان . ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره خویش نموده ثروت بی پایان یافته و منافع و واردات بمثابه سیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار نفر از بیچارگان دیگر ضعیف و ناتوان و محتاج یک لقمه نان مساوات و مواساتی در میان نیست لهذا ملاحظه

میکنی که آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جم غفیری بی ثمر زیرا ثروت و عزّت و تجارت و صنایع مختصّ بنفوسی معدود و سائرین در زیر بار گران مشقّت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم . پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدّل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سدّ احتیاج هزار ملیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود . ولی مساوات تامّ نیز ممکن نه چه که مساوات تامّ در ثروت و عزّت و تجارت و فلاح و صناعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی عمومی شود و بکلی انتظام امور جمهور بر هم خورد زیرا در مساوات غیر مشروع نیز محذور واقع پس بهتر آنست که اعتدال بمیان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریّه جمهور گردد . مثلاً اصحاب فبریک صاحب کارخانه‌ها هر روز کنزی بدست آرند ولی بیچارگان عمله بقدر کفایت معیشت یومیّه اجرت نگیرند این نهایت اعتساف است البتّه انسان منصف قبول ننماید . پس یا باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیّه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربع و یا خمس منافع باقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترک کردند یعنی رأس المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل از گروه فعله . و یا آنکه عمله بقدر معیشت معتدله اجرت یومیّه گیرند و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حقّ استفاده از واردات فبریکه داشته باشند و یا

اجرت باندازه ئی باشد که عمله بصرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز عجز و ناتوانی اندوخته کنند . چون کار بر این منوال باشد نه صاحب فبریک هر روز کنزی اندوخته نماید که بهیچوجه از برای او مثمر ثمر نیست (زیرا ثروت اگر بی نهایت شود شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت و محنت افتد و اداره دائره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد) و نه عمله و فعله از نهایت تعب و مشقت از پا افتد و در نهایت عمر بشدت احتیاج مبتلا گردند پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت مفرطه بنفوس معدوده با احتیاج جمهور ظلم و اعتساف است . و همچنین مساوات تام نیز محلّ زندگانی و راحت و انتظام و آسایش نوع انسانی . پس در اینصورت اعتدال از همه بهتر و آن اینست که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال را ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور دارند و آن اینست که عمله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومیّه فبریک نیز نصیب و بهره ای یابند . مختصر اینست در حقوق مشترکه ما بین صاحبان فبریک و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحب فبریک گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردند و یا فوت نمودند و اطفال صغیر گذاشتند از شدت فقر مضمحل نگردند بلکه اندک حقّ معیشت از واردات نفس فبریک داشته باشند . و همچنین باید عمله غلو و تمرّد ننمایند و بیش از استحقاق نطلبند و اعتصاب ننمایند و اطاعت و انقیاد کنند و اجرت فاحش

نخواهند بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود و هر طرف تجاوز نمایند بعد المحاکمه محکوم گردند و قوه نافذه جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات بر طرف گردد و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عمله مداخله مشروعه است مانند معامله عادّی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را حقّ مداخله نیست زیرا مسئله فبریق و عمله هر چند مسئله خصوصی بنظر آید ولی از مشکلات حاصله در ما بین مضرتّ عمومی حاصل گردد زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحه بلکه اشغال عمومی ملت کلّ مرتبط بیکدیگر است . اگر در یکی فتوری حاصل شود مضرتّ بعموم رسد لهذا مشکلات حاصله بین عمله و صاحبان فبریق سبب مضرتّ عمومی گردد و قضا و حکومت حقّ مداخله دارد و چون اختلاف ما بین دو نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوا را فصل نماید و آن حکومتست . پس مسئله اعتصاب که سبب اختلال مملکت و گاهی منبعث از شدّت اعتساف عمله و یا کثرت طمع صاحبان فبریق است چگونه میشود که مهمل ماند ؟ سبحان الله انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سر و سامان بیند چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند و کسانیرا در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خود ممنون و خوشنود گردد ؟ اینست که شرائع الهیه مقنّن و مقررّ که اهل ثروت محض اعاشه فقرا و دستگیری ضعفا هر سالی مبلغی از مال خویش را باید انفاق نمایند و این از اساس شریعت الهیه است و بر جمیع فرض عین است.

و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصرافت طبع و طیب خاطر در نهایت روح و ریحان انفاق بر فقرا مینماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرین است و مقصود از اعمال مبروره که در کتب و الواح الهی مذکور اینست والسلام